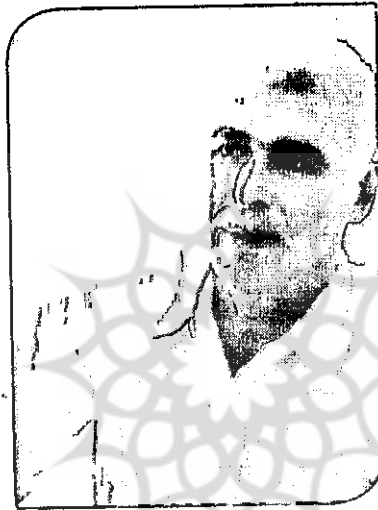


آموزش و پرورش ما؛ از آرزو تا عمل گفت وگو با شیرزاد عبداللهی



■ اگر ممکن است قدری از تاریخچه آموزش و پرورش بعد از انقلاب برای ما بگویید.

□ آموزش و پرورش دارای مشکلات متعدد در حوزه نیروی انسانی، امکانات آموزشی، مدیریت، بودجه و اعتبارات و قضاای آموزشی است. البته توقعات زیاد است، اما این توقعات و انتظارات با توانایی های دستگاه آموزش و پرورش تناسبی ندارد. فاصله زیادی بین انتظارات آرمانی و امکانات محدود و ناتوانی ها باعث ایجاد آشفتگی در برنامه ها و راهبردها شده است. بعضی انتظارات از آموزش و پرورش حتی اگر امکانات کافی هم داشته باشد بر آوردنی نیست، چون اصلاً جزء مأموریت های این دستگاه نیست، مثلاً تربیت ابر انسان هایی که از نظر علمی شبیه ابوعلی سینا و از نظر تقوا مانند علامه طباطبایی و از نظر شجاعت شیرزبان باشند از نظر علوم آموزشی و تربیتی ناممکن است و اصلاً قرار نیست آموزش و پرورش به عنوان مدرسه و کلاس معجزه کند. فاصله بین آرزو و عمل در این دستگاه بسیار است. سال هاست که شعارهای بلند می دهیم، اما آموزش و پرورش به صورت روزمره اداره می شود. وزرای آموزش و پرورش در سخنرانی های خود بسیار بلند پرواز و آرمانگرا هستند، اما در عمل و اجرا به حداقل هارضایت می دهند و همین که هر روز دانش آموزان و معلمان در مدرسه و کلاس درس حاضر شوند و اتفاق غیر مترقبه ای نیفتد راضی می شوند. نکته دیگر این است که اداره این وزارتخانه تابع برنامه نیست و سلیقه وزرا در هر دوره حاکم است. حتی در یک دولت شاهد سیاست های متضاد و متناقض

هستیم، برای نمونه آقای احمدی نژاد در مدت ۵ سال ریاست خود سه وزیر آموزش و پرورش داشته است؛ آقایان فرشیدی، علی احمدی و حاجی بابایی. این سه نفر در زمینه تربیت معلم، جذب و استخدام نیرو در آموزش و پرورش و حتی در مسائل رفاهی معلمان، سیاست های متضاد و حتی متضادی اجرا کرده اند. سیاست ها در آموزش و پرورش قائم به شخص وزیر است و پرخوردها سلیقه ای است. کارها بر اساس آزمون و خطا انجام می شود و انباشت

ما در آموزش و پرورش گرفتار مشکلات کوچکتري هستيم که نمی توانيم آنها را حل کنیم آن گاه دم به دم شعار تحول بنيادین می دهيم

بخش نخست

تجربه در آموزش و پرورش صورت نمی گیرد و روزی خود را در مبداء تاریخ می بیند، همه اینها حاکی از آشفتگی و نبود برنامه مشخص در آموزش و پرورش است و اصلاً نمی دانیم از دستگامی به نام آموزش و پرورش چه انتظاراتی داریم. بحث اسلامی کردن مدارس هم بر این آشفتگی ها افزوده است.

■ آقای فرشیدی کتاب های شریعتی را جزو زمینه آموزشی قرار داد، اما آقای علی احمدی آن را عوض کرد.

□ من این را نمی دانم، اما به نظرم بعید می آید. آقای فرشیدی فرد سالمی است و بسیار مذهبی و متعبد است، اما توان مدیریتی او در حد اداره همان مجتمع آموزشی معلم، در شهرک غرب است. ما در آموزش و پرورش گرفتار مشکلات کوچکتري هستيم که نمی توانيم آنها را حل کنیم آن گاه دم به دم شعار تحول بنيادین می دهيم. در این زمینه می توان به موضوع بخاری های چکه ای اشاره کرد؛ در سال ۱۳۸۳ در روستای سفیلان در چهارمحال بختیاری بخاری چکه ای مدرسه آتش گرفت و ۱۳ دانش آموز در آتش سوختند و کشته شدند. افکار عمومی به مسئله حساس شد و بنا شد که بخاری های چکه ای جمع شود و حداقل جای خود را به بخاری کاربراتوردار بدهد. دوباره در سال ۱۳۸۵ در روستای درودزن مرودشت در اثر آتش گرفتن یک والور نفتی متحرک در کلاس ۸ دانش آموز (۶ دختر و ۲ پسر) سوختند و هر چند زنده ماندند، اما صورت هایشان به شدت آسیب دید. تصاویر آنها منتشر شده و بسیار تکان دهنده است و هیچ کس پاسخگوی زیبایی از دست رفته آنها نیست. امسال پس از

۶ سال، باز هم سازمان‌نوسازی مدارس اعلام کرده که بخاری‌های چکه‌ای ممنوع است. همین که می‌گوید ممنوع است نشان از وجود بخاری‌های چکه‌ای در مدارس دارد. به دلیل مدیریت متمرکز دولتی، گسترده‌ی وزارتخانه، پراکنده‌ی سیاست‌ها و تراکم وظایف تحمیل شده به آموزش و پرورش، این وزارتخانه حتی نمی‌تواند مسائل کوچکی مانند بخاری مدارس را حل کند. مشکل آموزش و پرورش ناکارآمدی و سردرگمی است و مسائل سیاسی و عقیدتی هم مزید بر علت شده‌اند.

برگردیم به تاریخچه آموزش و پرورش پس از انقلاب...

به نظر من آموزش و پرورش پس از انقلاب ادامه همان سیستم آموزش و پرورش رسمی است که از حدود ۱۰۰ سال پیش جایگزین مکتب‌خانه‌ها شده، یا بهتر بگوییم در کنار مکتب‌ها پدید گرفت، اما اگر بخواهیم پس از انقلاب را یک تقسیم‌بندی کلی کنیم، می‌توانیم این ۳۲ سال را به چهار دوره طبقه‌بندی کنیم. یک دوره ۱۰ ساله از آخر ۵۷ تا سال ۶۷ است که آموزش و پرورش تحت تأثیر فضای انقلاب و جنگ تحمیلی بود. در این دوره آموزش و پرورش به معنای تخصصی آن در اولویت نبود. ابتدای انقلاب فضای مدارس کاملاً سیاسی بود و گروه‌های مختلف در مدارس هواداران خاص خود را داشتند و حتی دیوارهای مدارس بین گروه‌های مختلف برای چسباندن اعلامیه و پوستر تقسیم شده بود. برخی گروه‌ها در داخل مدارس نیروهای شبه‌نظامی (میلیشیا) داشتند و زنگ تفریح، مراسم رژه برگزار می‌کردند و شعار می‌دادند. همه خود را صاحب حق می‌دانستند، ورد کلام همه این بود: ما انقلاب کردیم که... و به دنبال این جمله تقاضاهای معقول و نامعقولی بیان می‌شد. در این فضای سیاسی برنامه‌های درسی نیمه تعطیل شده بود. کم‌کم حدود ۳۰ هزار نیرو از بین نیروهای جوان انقلابی وارد مدارس شدند تا کنترل سیاسی آموزش و پرورش را از دست گروه‌ها بیرون بیاورند. آنها موفق هم شدند و گروه‌ها از مدارس جمع شدند.

از سال تحصیلی ۶۰-۶۱ گروه‌ها در مدارس ناپدید شدند، ولی مسائل جنگ هنوز ادامه داشت. آموزش و پرورش وظیفه پشتیبانی جبهه‌ها را به عهده گرفته بود. تعداد بسیاری از

دانش‌آموزان دبیرستان‌ها و هنرستان‌ها و مدارس راهنمایی به جبهه اعزام شدند. معلمان، مربیان و دانش‌آموزان بسیاری هم داوطلبانه به جبهه‌ها رفتند. حدود ۳۶ هزار دانش‌آموز و ۲ هزار معلم و مربی شهید شدند. بر اساس یک برآورد غیر دقیق دست‌کم یک میلیون دانش‌آموز در ۸ سال جنگ، در قالب بسیج به جبهه‌ها اعزام شدند. فضای مدارس تا پایان جنگ به شدت متأثر از جنگ بود. در چنین فضایی مربی پرورشی به عنوان سرباز انقلاب و اسلام حرف اول را می‌زد و ارج، قرب و اختیارات بسیاری داشت.

پس از پایان جنگ دیگر گروه سیاسی در مدرسه و دشمنی با مادر جنگ نبود. کم‌کم اوضاع به وضعیت عادی برگشت و سازندگی شروع شد. طبعاً توجه خانواده‌ها به مسائل آموزشی فرزندانشان بیشتر شد و مسائل آموزشی در اولویت قرار گرفت.

نقش وزیر وقت آموزش و پرورش در این تغییرات چه بود؟

محمدعلی نجفی وزیر آموزش و پرورش تلاش می‌کرد اوضاع را به حالت عادی برگرداند که با مقاومت مدیران و مربیان دارای گرایش چپ روبه‌رو شد. این نیروها در تهران اطراف

زمانی که آقای فرشی‌دی در سال ۱۳۸۴ بر صندلی وزارت نشست اعلام کرد که در ۲۰ سال گذشته هیچ کاری در آموزش و پرورش انجام نشده و آموزش و پرورش ما غربزده است. آقای فرشی‌دی گفت بایگانی آموزش و پرورش را که باز کردیم فهمیدیم آموزش و پرورش ما دست فراماسون‌ها بوده است. احتمالاً ادعای ایشان به خاطر ارتباط با یونسکو بوده که یک نهاد علمی و آموزشی است برای همه» یا «ریشه‌کنی بی‌سواد» و... را پی می‌گیرد

مدیر کل وقت آموزش و پرورش حسین مظفر گرد آمده بودند. محمدعلی نجفی مدتی مامی‌هاست کرد، اما سرانجام دست به کار شد و حسین مظفر و همفکران او را از مدیریت عزل کرد. در این دوران مربی پرورشی به عنوان عنصر سیاسی تا حدود زیادی به حاشیه رفت و برای مربیان پرورشی وظایف جدید تعیین شد، اما وقتی که وظایف مشخصی در چارچوب مدارس برای مربیان تعریف کردند آنها اکثر اناراضی شدند. مربیان به درستی فکر می‌کردند دایره اختیار ایشان محدود شده و می‌گفتند آن روزهای پرشکوه جنگ کجا و حالا کجا که باید اطلاعیه و پوستر در تابلوی اعلانات بچسباندند و یا بچه‌ها سر چیزهای کوچک سروکله بزنند، بنابراین تعدادی از آنها با اعتراض از بخش پرورشی خارج شدند و به بخش آموزش و پرورش رفتند.

نکته‌ای هم که از اول انقلاب به عنوان بدعت در آموزش و پرورش گذاشته شد و هنوز هم تبعات آن ادامه دارد جدا کردن معاونت آموزشی از معاونت پرورشی یا به عبارتی دیگر جدا کردن مقوله تعلیم از تربیت بود؛ مشکلی که هنوز هم حل نشده است. هر چند مدیران در حوزه تئوری، تعلیم و تربیت رایجی عنوان می‌کنند، اما در حوزه عمل، آموزش و پرورش دو معاونت مجزا دارد که حتی در مدارس هم جدا هستند، یعنی در یک مدرسه یک یا دو نفر به عنوان مربی تربیتی، مسئول تربیت کودکان و عده زیادی به عنوان معلم، مسئول آموزش کودکان هستند. این در هیچ جای دنیا سابقه ندارد و بیشترین ضربه را به مسائل تربیتی کودکان زده است. شاید دلیل پدیده‌ی این باشد که هنگام تغییر نام وزارت فرهنگ به وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۴۴، واژه education به آموزش و پرورش ترجمه شد. در واقع این ترجمه یک واژه واحد بود و کسی فکر نمی‌کرد که این دو واژه بعدها از هم مجزا شوند، این اتفاقی بود که پس از انقلاب رخ داد. باید توجه کرد که تعلیم و تربیت از هم جدا نیست اینکه در مدارس کار تعلیم را به معلم و کار تربیت را به مربی پرورشی بسپارند، بیشترین ضربه را به تربیت می‌زند، برای نمونه دبیری که ریاضی تدریس می‌کند تأثیر تربیتی بیشتری بر دانش‌آموز دارد. تأثیرات تربیتی مستقیم نیستند، بنابراین روانشناسی جدید بهترین کار تربیتی این است که تلاشی برای تربیت نکنیم.

اینکه با یک بلندگو در مراسم صبحگاه مدرسه مسائل تربیتی را برای دانش آموزان دیکته کرده و آنها را نصیحت کنیم، کم تأثیر خواهد بود. حرکات، رفتار و حتی شیوه لباس پوشیدن و نوع سخن گفتن یک معلم تأثیرات بیشتری بر دانش آموزان دارد. همه عوامل مدرسه اعم از سرایدار، مدیر، معلم، دفتر دار و... از نظر تربیتی تأثیر بیشتری روی دانش آموز دارند تا مربی که دائم به دانش آموزان گیر می دهد!

آیا دکتر نجفی در هدایت آموزش و پرورش به سمت وظایف خود موفق شد؟

موفقیت دکتر نجفی را باید نسبی ارزیابی کرد. در دوره پس از جنگ که در دوره دوم تقسیم بندی من قرار می گیرد، مسائل آموزشی اولویت پیدا کرد، مدارس غیرانتفاعی گسترش یافت و آموزش و پرورش می رفت که از سیطره سیاست رها شود. تعداد بسیاری از معلمان در سطوح بالاتری همزمان با خدمت ادامه تحصیل دادند. به قولی چگالی دانش معلمان بالا رفت، اما نیروهایی که به حاشیه رفته بودند با روی آوردن به شمارهای ارزشی انقلاب و جنگ موجودیت خود را حفظ کردند، هر چند دست بالا را انداختند.

مرحله بعدی یا مرحله سوم اصلاحاتی بود که آقای مرتضی حاجی شروع کرد. اینکه چرا آغاز این دوره را دوم خرداد ۱۳۷۶ نمی دانم به این دلیل است که اصلاحات در آموزش و پرورش با یک تأخیر فاز ۴ ساله آغاز شد. مرتضی حاجی، ذو معاونت پرورشی و آموزشی را در سال ۱۳۸۰ در هم ادغام و اعلام کرد که تربیت امر واحدی است و ما نمی توانیم این دو مقوله را از

آموزش و پرورش ما همچنان در یک حرکت دورانی گرفتار شده و مهمترین مشکل آن این است که حوزه سیاست، مذهب، دولت و دیگر حوزه های قدرت در آموزش و پرورش نفوذ کرده و حرف خود را پیش می برند و آموزش و پرورش نمی تواند به عنوان یک نهاد آموزشی برای خود برنامه ریزی و تصمیم گیری کند و این حوزه های نفوذ هستند که برای آموزش و پرورش تصمیم گیری می کنند

هم جدا کنیم، در حالی که مریدان پرورشی هنوز در مدارس بودند و در ساختار اداری مدارس هیچ تغییری داده نشده بود، فریاد و اتریتا از جناح سیاسی مقابل بلند شد و انتقاداتی باین مضمون در رسانه های مخالف دولت بالا گرفت که تربیت منحل شد. در این فضای سیاسی اصلاحات آقای حاجی تقریباً متوقف شد. از دیگر موارد اصلاحات مرتضی حاجی، تدوین آیین نامه اجرایی مدارس بود که طبق آن اختیارات بیشتری به مدارس تفویض می شد و شورای معلمان نقش مهمتری در مدارس یافت. مدیریت مدارس انتخابی شد و برای پر کردن شکاف اداره و مدارس شورای معلمان مدرسه سه نفر را

انتخاب و به اداره معرفی می کرد و اداره به یکی از این سه نفر ابلاغ مدیریت می داد. تشکل های صنفی حداقل از سوی وزارتخانه تهدید نمی شدند. در زمان مرتضی حاجی اگر چه به حرف تشکل های صنفی گوش نمی دادند، اما دست کم تشکل ها آزاد بودند و کسی به خاطر فعالیت صنفی بازداشت نمی شد یا تحت تعقیب قرار نمی گرفت و وزارتخانه شاکبی نبود. در ایسن دوره اصلاحاتی در کتاب های درسی با رویکردی علمی تر انجام شد، اما این اصلاحات ناتمام ماند.

به چه دلیل اصلاحات ناتمام ماند؟

□ سال ۱۳۸۴ انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. باروی کار آمدن آقای احمدی نژاد دوره چهارم آموزش و پرورش پس از انقلاب آغاز شد. با این تفاوت که سه دوره قبلی به نوعی تداوم طبیعی همدیگر بودند، اما زمانی که آقای فرشیدی در سال ۱۳۸۴ بر صندلسی وزارت نشیبت اعلام کرد که در ۲۰ سال گذشته هیچ کاری در آموزش و پرورش انجام نشده و آموزش و پرورش ما غریب زده است. آقای فرشیدی گفت بایگانی آموزش و پرورش را که باز کردیم فهمیدیم آموزش و پرورش ما دست فراموشی ها بوده است. احتمالاً ادعای ایشان به خاطر ارتباط با یوتسکو بوده که یک نهاد علمی و آموزشی است و ایده هایی چون آموزش برای همه یا وریشه کنی بی سواد و... را پی می گیرد. آموزش از راه دور نیز از ابتکارات یونسکو است. در دوره آقای فرشیدی طرح احیای معاونت پرورشی به مجلس برده شد. در زمان مرتضی حاجی گروهی از متخصصان آموزش و پرورش مشغول نوشتن سند ملی آموزش و پرورش بودند که پیاده کننده اهداف سند چشم انداز ۲۰ ساله در حوزه آموزش و پرورش است. آقای فرشیدی در اولین ملاقات با این گروه گفت ما اول باید ببینیم فلسفه آموزش و پرورش اسلامی چیست، یعنی کار را از بنیادها شروع کنیم. به این ترتیب کار تصویب سند تا امسال به تعویق افتاد. سرانجام این طرح یا تغییراتی در شورای عالی آموزش و پرورش تصویب شد، اما در این میان بدعت جدیدی نهاده شد و طرح را برای تصویب به شورای عالی انقلاب فرهنگی فرستادند که منشأ اختلافی بین جدید میان مجلس و شورای عالی انقلاب



حاجی با آریاری

فرهنگی شده است. در آموزش و پرورش نهادی به نام شورای عالی آموزش و پرورش وجود دارد که نهاد قانونگذاری بالادستی آن مجلس است. در حال حاضر تعدد مراکز تصمیم گیری وجود دارد، برای نمونه در مورد تربیت کودکان از بدو تولد تا ۱۸ سال سه نهاد به طور موازی قانون می گذارند؛ مجلس تصویب کرده تربیت کودکان چهار و پنج ساله در اختیار آموزش و پرورش قرار بگیرد، مجمع تشخیص مصلحت نظام تصویب کرده که تربیت کودکان از بدو تولد تا ۱۸ سال در اختیار آموزش و پرورش باشد و شورای عالی انقلاب فرهنگی هم هنوز موضوع را در دست بررسی دارد.

■ چه تفاوت هایی بین سیاست های مدیران آموزش و پرورش با دوره قبل وجود دارد؟

□ در دوره اخیر فشار بر معلمان بسیار زیاد شده است. در هیچ دوره ای از تاریخ آموزش و پرورش ۳۰ ساله پس از انقلاب سابقه نداشته این تعداد معلم به مراجع قضایی احضار و محاکمه شده و احکام مختلف قضایی در مورد آنها صادر شود. در هیچ دوره ای به جز سال های اول انقلاب هیئت های رسیدگی به تخلفات اداری تا این حد فعال نبوده اند که برای تعداد زیادی معلم، احکام تنبیهی از جریمه مالی گرفته تا تبعید و بازنشستگی پیش از موعد صادر کنند. در پایان دوره اصلاحات حدود چهار مشکل صنفی معلمی در سراسر کشور وجود داشت که از سال ۱۳۸۶ به بعد تعدادی از سوی فرمانداری ها رسماً منحل شده اند و تعدادی بر اثر فشارهای وارده منجمد شده و هیچ فعالیتی نمی کنند و عده ای هم با ایرادهای شبه قانونی مانند ناقض بودن پرونده ها و... از ادامه فعالیت، برگزاری مجمع، انتخابات و... باز مانده اند و در واقع نمی توانند فعالیت کنند. این امری بی سابقه در آموزش و پرورش است؛ استفاده از فضای سیاسی مدارس و دانش آموزان برای پروژه های سیاسی دولتی در این دوره باز هم افزایش زیادی پیدا کرده است.

مسئله انتخاب مدیران توسط معلمان کنار گذاشته شد و مدیران توسط ادارات انتخاب می شوند. قدرت مدیر در ادارات و قدرت حراست در مدارس افزایش پیدا کرده و شورای دانش آموزی که به عنوان یک نهاد مدنی برای تمرین دموکراسی در سال ۱۳۷۸ ایجاد شده

معلم نیازی ندارد درباره او صحبت شود، بلکه او نیاز به این دارد که در تصمیم گیری های مدرسه شرکت داشته باشد و بتواند مدیر مدرسه را انتخاب کند. بتواند تشکلهای صنفی و حرفه ای خود را به وجود بیاورد، در تصمیم گیری های آموزش و پرورش شرکت داشته باشد و مهمتر از همه از زیر خط فقر نجات پیدا کند

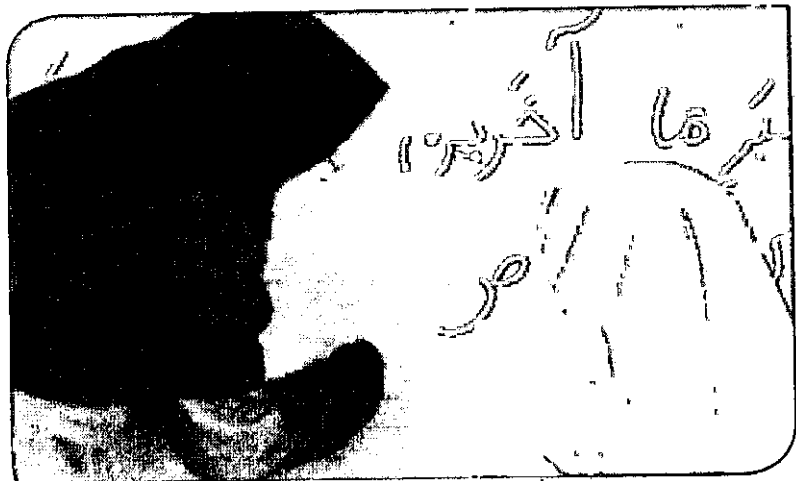
بود اکنون کاملاً از محتوا تهی شده و انتخابات آن هیچ نشانه ای از دموکراسی ندارد و به تشکلی انتصابی زیر نظر مربی پرورشی تبدیل شده است. پارلمان دانش آموزی هم به عنوان یک پارلمان اجرایی و مشورتی دیگر تشکیل نمی شود. در واقع آموزش و پرورش ما همچنان در یک حرکت دورانی گرفتار شده و مهمترین مشکل آن این است که حوزه سیاست، مذهب، دولت و دیگر حوزه های قدرت در آموزش و پرورش نفوذ کرده و حرف خود را پیش می برند و آموزش و پرورش نمی تواند به عنوان یک نهاد آموزشی برای خود برنامه ریزی و تصمیم گیری کند و این حوزه های نفوذ هستند که برای آموزش و پرورش تصمیم گیری می کنند.

■ آیا آمدن آقای حاجی بابایی منجر به تغییرات مثبت در برنامه ها و رویکردها نشده است؟

□ آقای حاجی بابایی در دوران نمایندگی اش رئیس فراکسیون آموزش و پرورش در مجلس بود. فراکسیون نمایندگان آموزش و پرورش در مجلس که پر تعدادترین فراکسیون آموزش و پرورش است در حال حاضر حدود ۱۵۰ عضو دارد که اگر بخواهند به نفع آموزش و پرورش فعالیت داشته باشند، هر طرحی را می توانند به نفع آموزش و پرورش تصویب کنند، اما این اکثریت عددی فاقد کیفیت است یعنی برخی از آنها مسائل آموزش و پرورش را نمی شناسند و یا از دیدگاه منافع منطقه ای با مسائل آموزش

و پرورش برخورد می کنند. برای آنها مهم است که مدیریت های آموزش و پرورش در شهرستان ها از نظر سیاسی با آنها همسو باشد یا در حوزه انتخابی آنها تعداد بیشتری افراد بیکار در آموزش و پرورش استخدام شوند. متأسفانه آنها به طور جدی دنبال اینکه اصلاحات اساسی در آموزش و پرورش صورت گیرد نیستند، از این رو گاهی برخی نمایندگان که وزیر را تهدید به استیضاح می کنند، با لابی گری و بر آورده کردن تقاضاهای نمایندگان از سوی دولت، عقب نشینی می کنند. به دلیل داشتن سابقه آموزشی و همچنین دوره طولانی نمایندگی مجلس از مجلس پنجم تا هشتم، همه فکر می کردند آقای حاجی بابایی فرد مناسبی است، زیرا هم نمایندگان او را قبول دارند و هم معلمان و این گونه القا می شد که ایشان مسائل مربوط به آموزش و پرورش را می شناسند. آنچه باعث اعتماد معلمان به او شد این بود که ایشان در دوره اصلاحات در بحث های صنفی برای احقاق حقوق معلمان صحبت های بسیاری می کرد و در جلسات صنفی می گفت ما چه کنیم که دستان بسته است. یکی از بحث های ایشان این بود که چرا نظرات تشکلات صنفی در آموزش و پرورش اجرایی نمی شود؟ چرا حقوق معلمان این قدر پایین است؟ چرا سایر وزرا می توانند برای وزارتخانه خود بودجه دریافت کنند، اما وزارت آموزش و پرورش نمی تواند؟ این صحبت های آقای حاجی بابایی به دل معلمان می نشست، اما با کنار رفتن اصلاح طلبان موضع گیری های ایشان به تدریج تغییر کرد.

در دوره آقای فرسیدی تجمع آرام معلمان مورد حمله قرار گرفت و در یک روز حدود هزار معلم بازداشت شدند. پس از آن در سال ۱۳۸۶ مشکلات قضایی معلمان شروع شد، اما آقای حاجی بابایی در آن زمان سکوت کرده بود. حالا هم که ایشان وزیر شده اند مدام در باب اهمیت مقام معلم سخن می گویند، در حالی که معلم نیازی ندارد درباره او صحبت شود، بلکه او نیاز به این دارد که در تصمیم گیری های مدرسه شرکت داشته باشد و بتواند مدیر مدرسه را انتخاب کند. بتواند تشکلهای صنفی و حرفه ای خود را به وجود بیاورد، در تصمیم گیری های آموزش و پرورش شرکت داشته باشد و مهمتر از همه از زیر خط فقر نجات پیدا کند. در اینجا



رابه و مراسم پرخرج دولتی تبدیل کرد. همیجا مدیران ادارات بهخترانی کردند و اطلاعیه دادند که این افطاری و شام به پیروی از منویات مقام عالی وزارت است. در مهمانسراهای آموزش و پرورش به هر مهمانی که وارد می شد یک پرس غذای رایگان به اسم وزیر می دادند، اما ظاهراً ایشان تمسداد بسیاری حق التدریس را استخدام کردند و توانستند رضایت ده هائزار معلم جدید را لاستخدام رابه دست آورند. ایشان گفته اند که استخدام ۴۰ هزار نفر در آموزش و پرورش در تاریخ بی نظیر است.

آقای حاجی بابایی یک کار دیگر انجام داده و آن اخراج ۲۶ هزار معلم شرکتی یا خرید خدمتی است؛ معلمانی که به صورت قانونی و بر اثر تبصره ماده ۱۳ توسط وزرای پیشین، وارد آموزش و پرورش شده بودند. ایشان عضو شورای عالی اشتغال هم هستند و در جمع اینهمه جمیع گفته بودند من ۱۰ هزار شغل ایجاد کرده ام. وزیر با تغییر نام دفتر دار مدرسه به معاون اجرایی حدود ۳۰ هزار نفر را تغییر نام داده و آنها را در آمار ۱۰ هزار نفر جا داده است و ۳۰ هزار حق التدریس را که شاغل بوده اند رسمی کرده است، در مقابل ۲۶ هزار معلم شرکتی را هم اخراج کرده و تنها ۱۴ هزار نفر مانده اند، یعنی اگر حساب کنیم وزیر ۱۴ هزار شغل ایجاد کرده و نه آن گونه که خود می گویند ۱۰ هزار شغل.

بحث تحول اساسی یا بنیادی که میبویا وزرای آموزش و پرورش وعده آن را می دهند چه محتوایی دارد؟

مشکل اصلی که پس از انقلاب همواره با آن روبرو بوده ایم این است که چگونه نظام آموزش و پرورش بخود را اسلامی کنیم؟ انقلاب فرهنگی که در دانشگاه رخ داد، پیش از آن در آموزش و پرورش اتفاق افتاده به این ترتیب که نیروهای جدیدی که برای معلمی و مدیریت در آموزش و پرورش، آموزش ندیده بودند و علاقه ای هم به کار آموزش و پرورش نداشتند و آموزش برای آنها یک سوز بود به صرف انقلابی بودن وارد آموزش و پرورش شدند و تعداد زیادی از معلمان و مدیران با عنوان تحقیر آمیز یا کسب از آموزش و پرورش اخراج شدند و نخستین هیئت های گزینش در آموزش و پرورش به وجود آمدند. سیالها بعد از سال ۱۳۷۳ گزینش به ادارات تسمیری

روی یک یا دو کار معین و مشخص متمرکز کنید، خیلی بهتر است که ۴۰ کار را پیشرو و به صورت نیمه کاره رها کنید. وزیر آموزش و پرورش از جمله وزرای فرهنگی کابینه است. ایشان چند روز پیش در یک سخنرانی در حضور حدود پانصد نفر فرهنگی گفتند، برای قبول یارد پیشنهاد وزارت با حافظ شیرازی مشورت کرده و سپس یکی از رباعی های حافظ را خواندند. یک کار دیگر ایشان افطاری دادن به یک میلیون فرهنگی و خانواده های آنها در ماه رمضان با هزینه ای حدود ۳۰ میلیارد تومان از بودجه دولتی بود؛ پولی که بودجه وزارتخانه فقیر آموزش و پرورش بوده و باز هم بدعتی دیگر صورت گرفته. ایشان یک مراسم دینی و مذهبی که همیشه توسط خود معلمان و اولیای دانش آموزان در مدارس به صورت خودجوش و بدون بخشنامه و بودجه دولتی برگزار می شد

آقای حاجی بابایی مرتباً می گویند که ۴۰ طرح در آموزش و پرورش در دست اجرا دارند و اینکه وزرای سابق فاقد توانایی بودند. حرف من به ایشان این است که شما اگر نیروی خود را روی یک یا دو کار معین و مشخص متمرکز کنید، خیلی بهتر است که ۴۰ کار را شروع و به صورت نیمه کاره رها کنید

به نمونه ای از تبعیض داخلی وزارتخانه اشاره می کنیم؛ بالاترین ارگان آموزش و پرورش، شورای عالی آموزش و پرورش است که ریاست آن را رئیس جمهور بر عهده دارد و تعدادی از وزرا هم عضو آن هستند. از حدود بیست و چند عضو این شورا، یک نفر به انتخاب شورای معاونان وزارتخانه باید معلم باشد. مدیر کل آموزش و پرورش شهر تهران، نماینده معلمان در این ارگان است، آیا از میان حدود ششصد هفتصد هزار معلمی که به کلاس درس می روند یک نفر برای این نمایندگی مناسب نبود؟ چرا یک معلم گسج به دست نباید نماینده معلمان باشد؟

آیا در حوزه مسائل رفاهی فرهنگیان کار مثبتی انجام نشده است؟

تنها قدم مثبت آقای حاجی بابایی که البته مختص وزارت آموزش و پرورش هم نیست و پیش از این در سایر وزارتخانه ها انجام شده این است که با بیمه ایران قرارداد بسته اند که بیمه تکمیلی مناسبی به معلمان بدهند، این قدم مثبتی است. قرار بود از ۱۲ هزار تومان حق بیمه، ۶ هزار تومان را معلم و ۶ هزار تومان بقیه را اداره بدهد، اما هنوز منبع پایداری برای هزینه ای که اداره باید بدهد، پیدا نکرده اند و از طریق صرفه جویی ها باید تأمین شود. در نتیجه طی دو سه ماه گذشته مبلغ کل ۱۲ هزار تومان، از کل حقوق معلمان کسر می شود و بعد آن را واریز می کنند. آقای حاجی بابایی مرتباً می گویند که ۴۰ طرح در آموزش و پرورش در دست اجرا دارند و اینکه وزرای سابق فاقد توانایی بودند. حرف من به ایشان این است که شما اگر نیروی خود را

پیدا کرد. تصور این بود که اگر آموزش و پرورش در اختیار نیروهای انقلابی قرار بگیرد می توان دانش آموزان را چنان تربیت کرد که نسل بعدی دیندار انقلابی، پاک، عدالت گرا و... باشد. پیش از انقلاب شغل معلمی مورد علاقه همه انقلابی ها بود؛ هم کمونیست ها و هم مذهبی ها، البته مذهبی ها پخته تر و سازمان یافته تر این کار را کردند و ده ها مدرسه مذهبی یا مذهبی سیاسی به وجود آوردند. تصور عموم این است که ذهن کودک مانند کاغذ سفیدی است که زیباترین شعرها را می توان بر آن نوشت و اگر مدارس در اختیار انقلابیون قرار بگیرد می توانند ظرف یک نسل، مدینه فاضله بسازند، این چیزی بود که در عمل اتفاق نیفتاد.

در تربیت، عوامل بسیاری مؤثرند که مدرسه یکی از این عوامل است و ذهن کودک هم کاغذ سفید نیست. اینکه می گویند انقلابیون دهه ۶۰ و ۷۰ کوتهای کردند نادرست است، اتفاقاً هر کاری که لازم بوده برای مذهبی و انقلابی کردن مدارس، معلمان و کتابسازان... انجام داده اند و حساسیت لازم را هم داشته اند، اما دانش آموز، آن دانش آموز انقلابی که می خواستیم نشد، زیرا چنین ایده آلی با واقعیت های جوامع بشری و طبیعت انسان ناسازگار است. اصلاً آموزش و پرورش معتقد به تکثر و گوناگونی انسان است. مدرسه، جایی نیست که آدم های یکسان و هم اندازه تولید کند. برخی فکر می کنند علت اینکه محصول آرمانی مورد نظر آنها از آموزش و پرورش بیرون نمی آید این است که غلظت آموزش های مذهبی ما کم بوده، یا معلم ها سکولار و مستولان فراماسون و غریزه بوده اند و خلاصه با نگاه توطئه اندیش سیاسی دنبال مقصر می گردند، اما پرسش این است که اگر این غلظت را بیشتر کنیم و بحث دین و مذهب را نه تنها در کلاس ادبیات و تاریخ و اجتماعی، بلکه در کلاس فیزیک و ریاضی هم طرح کنیم آیا مشکل حل می شود؟ پس از انقلاب نپذیرفتیم که آموزش و پرورش هم مثل اقتصاد، فیزیک، مدیریت و... علم است و گمان می کنیم مباحث آموزش و پرورش زیرمجموعه دین است. اگر کسانی چنین عقیده ای دارند به آن عمل کنند و همه مدارس را به مدارس علوم دینی تبدیل کنند و سیستم حوزه را در آموزش و پرورش پیاده کنند، حوزه های علمیه متولی کل آموزش و

برخلاف تصور رایج، آموزش و پرورش ما هیچ گاه سکولار نبوده است. پیش از انقلاب از سال ۴۰ به بعد شهید بهشتی و شهید باهنر از مؤلفان کتاب های درسی دینی ما بودند

اگر ما چیزی به آموزش و پرورش تحمیل کنیم که ذاتی آن نیست و اکثراً منفی ایجاد می کند و نتیجه اش این می شود که هیچ کس از محصول آموزش و پرورش راضی نیست

در سال ۱۹۰۰ تمام کودکان ۶ ساله زاپنی به مدرسه می رفتند، اما ما از همان اول عجله داشتیم و فکر اساسی نکردیم و به جای دبستان به دانشگاه پرداختیم

آموزش و پرورش ذاتاً یک دستگاه دولتی نیست و حتی در گذشته و پیش از تأسیس دبستان هم آموزش و پرورش، نهادی مردمی بوده است

پرورش شوند و به جای مدارس عادی، مدارس علوم دینی تأسیس کنند و این آموزش و پرورش را تعطیل کنند.

برخلاف تصور رایج آموزش و پرورش ما هیچ گاه سکولار نبوده است. پیش از انقلاب از سال ۴۰ به بعد شهید بهشتی و شهید باهنر از مؤلفان کتاب های درسی دینی ما بودند. بنیانگذار مدارس جدید میرزا حسن رشیدی است، اما امروزه طوری از مدارس رشیدی صحبت می شود که گویی رشیدی ملحد بوده است، در حالی که او روحانی زاده بوده و خودش هم درس طلبگی خوانده بود، اما به جای اینکه الفبا را به زور به دانش آموز یاد بدهد به خارج از کشور رفت و نظام آموزشی فرانسه را آموخت و آموزش از طریق اصوات را آغاز کرد. رشیدی در مدارسش کتاب شریعت داشت و نماز کامل به دانش آموزان ۷-۸ ساله یاد می داد. یک بار که مظفرالدین شاه سرزده به دیدار مدرسه رشیدی می رود، از دیدن نماز خواندن یکی از دانش آموزان متأثر می شود. در دوره رضا شاه و پهلوی دوم در برنامه مدارس فقه، تعلیمات دینی و قرائت قرآن داشتیم و آموزش و پرورش، ضد دین و یا حتی غیر دینی نبوده است، اما پس از انقلاب غلظت آن بیشتر شد و در مواردی شکل ایدئولوژیک به خود گرفت.

دین با اکراه و زور سازگار نیست، اما هر جا پای ایدئولوژی به میان بیاید زور هم پیدا می شود. روش های اجباری، سخنرانی ها، حفظ کردن های اجباری، واکنش منفی ایجاد کرد و به مقاومت در مقابل این آموزه ها انجامید. اکنون از مدارس ما صوت قرآن



بلند است و معلمان ماسه مذهبی هستند و از فیلتر گزینش های مکرر عبور کرده اند، اما دانش آموزان ما تحت تأثیر محصولات فرهنگی غیر رسمی و ممنوعه و ماهواره و سی دی غیر مجاز قرار دارند. دانش آموز برای دسترسی به اموری که در مدرسه ممنوع است به منابع دیگر رجوع می کند و از طریق گروه همسالان، رسانه ها و... آموزش می بیند. عصر حاضر، عصر انفجار اطلاعات است. اگر ما چیزی به آموزش و پرورش تحمیل کنیم که ذاتی آن نیست و اکنش منفی ایجاد می کند و نتیجه اش این می شود که هیچ کس از محصول آموزش و پرورش راضی نیست.

آیا همه اشکالات به دوره پس از انقلاب مربوط است، یا ریشه تاریخی دارد؟

آموزش و پرورش مدرن در ایران از تأسیس دارالفنون یعنی حدود سال های ۱۸۶۰-۱۸۵۰ (۱۲۲۹-۱۲۲۹ شمسی) شروع شده است. اصلاحات آموزشی در ایران همزمان با اصلاحات ژاپن در عصر میجی بود. ژاپن تاکید خود را روی آموزش و پرورش عمومی کودکان گذاشت و در این زمینه کاملاً جدی عمل کرد. در سال ۱۹۰۰ تمام کودکان ۶ ساله ژاپنی به مدرسه می رفتند، اما ما از همان اول عجله داشتیم و فکر اساسی نکردیم و به جای دبستان به دانشگاه پرداختیم. دارالفنون نوعی دانشکده فنی و مهندسی بود. ۴۰-۳۰ سال پس از دارالفنون رشیدیه دبستان تأسیس کرد. این کار با مقاومت رشیدیه روحانیت آن دوره روبرو شد و حتی عده ای برای تحریک عوام می گفتند زنگ مدارس نماد کلیسا و مسیحیت است. صرف نظر از منافع صنفی عده ای از علما که مکتبخانه های خود را در معرض خطر می دیدند، موضع برخی از روحانیون در برابر تأسیس مدرسه طبق الگوی اروپا یک واکنش عقیدتی هم بود.

کسانی مانند یوکرهاما گفته اند که عقاید کشورهای آسیای شرقی مانند شیئتوئیسم و آموزه های کنفوسیوس پیشتر به پروتستانیم نزدیک است و در این کشورهاست ها در مقابل مدرنیسم مقاومت چندانی ندارند، اما اسلام دینی متفاوت است و برای تمام امور زندگی دستور دارد و در مقابل عقاید و پدیده های وارداتی و جدید مقاومت می کند. تا پیش از انقلاب بسیاری از مذهبیین به دلایل عقیدتی بجه های

خود را به مدرسه نمی فرستادند. آیت الله سید محمد طباطبایی از علمای صدر مشروطه با مدارس رشیده موافق بود و حتی پسرش دبستان تأسیس کرد. از او خواستند در مورد مدرسه رفتن دختران فتوا دهد تا دختران بتوانند درس بخوانند. او گفت من ببا درس خواندن دختران مشکل ندارم، بلکه نمی توانم تضمین کنم که در مسیر خانه تا مدرسه اتفاقی برای دختران نیفتد. با وجود موافقت ایشان باز هم بسیاری از روحانیون با مدارس جدید مخالف بودند و افراد مذهبی دختران خود را به مدرسه جدید نمی فرستادند. البته در دوره رضاشاه این تعارض با زور به نفع تحصیل دختران حل شد، اما به صورت آتش زیر خاکستر به حیات خود ادامه داد. اقبال سنتی هرگز به مدارس جدید به عنوان یک پدیده مبارک و قابل قبول نگاه نکردند. در اواخر دهه ۲۰ شمسی، مذهبیین متجدد به فکر افتادند که دکتر و مهندس متدین تربیت کنند.

تا پیش از انقلاب بسیاری از مذهبیین به دلایل عقیدتی بجه های خود را به مدرسه نمی فرستادند. آیت الله سید محمد طباطبایی از علمای صدر مشروطه با مدارس رشیده موافق بود و حتی پسرش دبستان تأسیس کرد

در اواخر دهه ۲۰ شمسی، مذهبیین متجدد به فکر افتادند که دکتر و مهندس متدین تربیت کنند. اشخاصی چون کرباسی، روزبه، رفسنجانی، سبحانی و بازرگان از پیشگامان این راه بودند. این فکر سر آغاز نهضت ایجاد مدارس دینی - عرفی مانند علوی، کمال، نیکان و... بود. این مدارس نیمه دینی، الگوی مدارس کشور پس از انقلاب شدند

اشخاصی چون کرباسی، روزبه، رفسنجانی، سبحانی و بازرگان از پیشگامان این راه بودند. این فکر سر آغاز نهضت ایجاد مدارس دینی - عرفی مانند علوی، کمال، نیکان و... بود. این مدارس نیمه دینی، الگوی مدارس کشور پس از انقلاب شدند. تعارض بین مدارس دینی و عرفی اکنون هم به شکلی ادامه دارد.

به تازگی آقای فرسیدی در گفت و گویی گفتند آموزش و پرورش ما غربی است و باید یک تحول بنیادی در آن صورت گیرد. به نظر من این تحول به این معنا نیست که شاخه موجود را دینی تر کنند، هر تغییری هم در این مدارس داده شود باز هم برخی اقبشار و گرایش های مذهبی را راضی نمی کند. تغییر محتوای دروس، گزینش سخت تر معلمان، ایجاد نهاد پرورشی، ایجاد دارالقرآن در مدارس، آموزش های ضمن خدمت معلمان و اعزام روحانی و طلبه به مدارس، چندان تغییری در بافت مدارس ایجاد نمی کند. به گمان من گرایش های مذهبی گوناگون باید اجازه داشته باشند مدارس خاص خود را تأسیس کنند و در کنار آن افراد دیگر هم اجازه داشته باشند با استفاده از تجارب جدید آموزش و پرورش دنیا مدرسه مورد علاقه خود را بنا نهند. اگر قبول داریم که جامعه ما متکثر و پویاست، پس باید بپذیریم که به انواع مدارس نیاز داریم. وقتی از مدارس متنوع سخن می گویم منظور ۱۳ نوع مدرسه موجود در آموزش و پرورش نیست که تنها تفاوت آنها در میزان شهریه ای است که اولیاء پرداخت می کنند.

باید به این مسئله فکر کرد که چرا بر نامه ریزی برای آموزش و پرورش به طور انحصاری در اختیار دولت است؟ آموزش و پرورش ذاتاً یک دستگاه دولتی نیست و حتی در گذشته و پیش از تأسیس دبستان هم آموزش و پرورش، نهادی مردمی بوده است. ممکن است این ایده غیر عملی به نظر برسد، اما اگر ماحرکت جامعه را به سوی دموکراسی بیشتر و دگر پذیری و علاقه به پیشرفت کشور بپذیریم در حوزه آموزش و پرورش نیز باید قائل به تنوع و همزیستی و گوناگونی باشیم. به نظر می رسد آموزش و پرورش دولتی ناموفق بوده است. مردمی شدن آموزش و پرورش، مسئولیت دولت در فراهم ساختن وسایل تحصیل همه کودکان ایرانی پایه عبارتی تحصیل رایگان رانفی نمی کند.